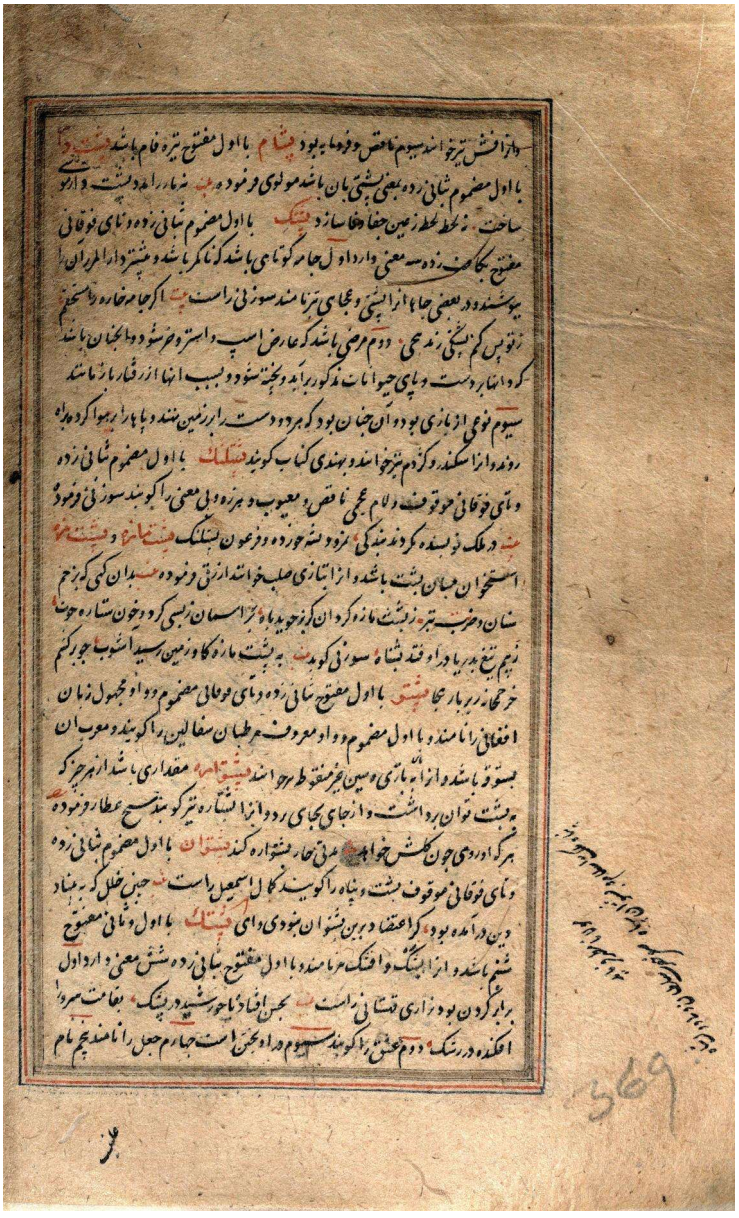

خلیفت مرا سپاز اشود دشتم جغد را مانند و با اول مضموم و ثانی مفتوح بکاف زده کرا بر را
نامند و از پوشک تیر خواند سنائی راست ﴿ت﴾ دل مجروح را شفا قرآن جان نبی در دورا
دوا قرآن تو کلام خدای را نی شک کز نطوطی و حمار نیک اصل ایمان ورکن مغوی دان
کان یاقوت و کنج معنی دان کمال غیاث راست ﴿ع﴾ از صرغ تا کبوتر انجیر مرغ ناشتر از رکک
تا پره و از موش تا پشک روزی خوران خوان پراز نعمت تواند برگوشه کرمی کرم صد
هزار رنگ و با اول مضموم ثانی زده سه معنی دارد اول سرگین آهو و گوسپند و بز و شتر و امثال
ان باشد و با اول مکسور تیر درست است و از انگبره و بنگره و بنگل و بنگره تر نامند موتوی
فرموده ﴿ت﴾ گفت جانش را بروب از ننگ و پنگ در بود تر بزروی خاک خنگ دوم
خمیره بود سیوم نام درختیست و با اول مکسور ثانی زده رقعه را نامند که مشرکان در بتان
خود بچه تقرب ایشان پندارند پشکم با اول مکسور ثانی زده و کاف مفتوح ایوان و بارگاه
بود و از انجکم سرنامند ناصر خسرو فرموده ﴿ع﴾ این خشت بقرار یک حال افتاده برس بلند
بشکم پشل با اول و ثانی مکسور دو چیز را گویند که بر یکدیگر زنند پشلنک با اول مضموم ثانی
زده و لام مفتوح یعنی پشلنک است که مرقوم شد اسرالدس گوید ﴿ت﴾ بود در عذر فلکی
برموای دمن هردم گناه تو بر و بنم بر عذر پشلنکش دوم نام قلعه باشد که بر قله کوهی واقع
شده استاد و خی فرموده ﴿ت﴾ اگر زبرم اسپان سپه خود نمود بر زمانی در و بیار حصار
پشلنک پشماکند با اول مفتوح ثانی زده با لام باشد سنائی گفته ﴿ع﴾ کفش عیسی مدزد
و از اطلس خواه ار امساز پشماکند حافانی گوید ﴿ت﴾ بم مکار از قلاده زرین است بیم خر از
خز است پشماکند پشن با اول و ثانی مفتوح نام جای است که در انجا میان طوس
سر لشکر گجرو و بران سر لشکر افراسیاب جنگ واقع شده اخر الامر تورانیان را فتح میسر شد
و اکثر بهران و نوادگان کو در رکشته گشتند این جنگ را جنگ لادن و جنگ پشن تیز گویند ﴿ع﴾
جون عارض تو ماه نباشد ز پشن ماند رخت گل بنود در گلشن فرگانت گذر می کند از جوشن
ماند سنان گیو در جنگ پشن پشنک با اول و ثانی مفتوح بنون زده جهار معنی دارد اول
دست افزاری بود از آهن و راز و سه تیز کز بتان دیوار بدان سوراخ کنند دوم نام
بد افراسیاب باشد سیوم زنبور را گویند سوزنی در صفت او خویش این سه معنی را بترتیب

مجنون پشک کژی ورکناک وشوخناک کوی کز توژی در قبضه پشک ازاگاز نوخوزه نه با
جایگه فتاد برداشت از زمین نتواندش بی پشک چهارم جوزه جفا وستم راخواستند درویش
عبد علی منقبت گفته بی پیع ازان اجل چه سازد عدوت را اگر خون فاسدش زود در کبی
پشک پشولیده با اول مکسور وشین معنوم وواو مجهول یعنی پریشان ورولیده یا سده سر وصع و
گوید ب دل درویش سراسیمه باشد طره دوست شولیده خوش است ابن امین راست
ع بسان طره توگردمی ولیک دم زنبس پشول کدار دبکنان نرسد پشه جائه و پشه دامه و پشه خانه
یعنی گرثم است کرمر قوم گشت پشی و پشین و پشیزه دو معنی دارد اول پول زیر و یاسد
بغایت تنگ دکوچک حکیم سوزنی راست ع زنخ جمع از پیش رسید بدنیار کار دوشنبه
راست وای خریدار امیرخسرو فرموده ع کارزاگر بکیسه نیست چرخ خواری کند از بی پشیزی
ناصرخسرو گوید ب سخن تامکوی بدنیار مانی ولیکن چو گفتی بپشیزه مسی کمال اسمعیل فرموده ع
چنانکه بر سپهر خیزران بشیزه سیم حباب وابر وآب وقطره باران دوم فلوس ماهی را گویند
انوری نظم نموده نظم نسیم لطف تو با خاک اگر سخن گوید حیات وطبق پر دارد عظام رمم
سموم قهر تو با آب اگر عتاب کند بشیزه واغ شود بهر شام ماهی شیم پشین با اول مفتوح
وثانی مکسور ونای مجهول نام پسر کیقباد است وازاکی پشین تیر مکفته اند فضل
پشن با اول مفتوح دو معنی دارد اول آتش راگویند مولوی معنوی راست ع موسی اندر
درخت هم آتش دید سبز میشد او درخت از نار فرد وسی فرموده ب ازان پس بند تبدکار تر
خویش زتیمار زبون دل خویش پشن وبا اول معنوم حرارت وقلق واضطرابی بود که سبب
غم وانده عظیم در دل پدید آید پورهای جامی گوید ب روزها شد که بنده می آید بر درم وهی دهد
جانم پشن ازین اجل توزمانه جهان کنیاد مضرز آتش وپشن وبا اول مکسور دو معنی
دارد اول تشنگی بود دوم شیش را گویند پشتخانه با اول مفتوح سانی زده دو معنی دارد
اول جامه خواب باشد از لحاف وتهالی وغیره وازانرو تنگ تر گویند وگاه این اسم
بر توشکی نیز اطلاق نمایند اثیر الدین گوید ب انجا که پشتخانه قدرت کند بباز
تن در بر دو طای ملایک بفرستی دوم اشخانی خانه باشد سقوه و در قصیده نظم اورده ع
شاید که تشت دار سرایش شود حقیر زیرا که تشتخانه او چرخ اخضر است وارزوی ادب

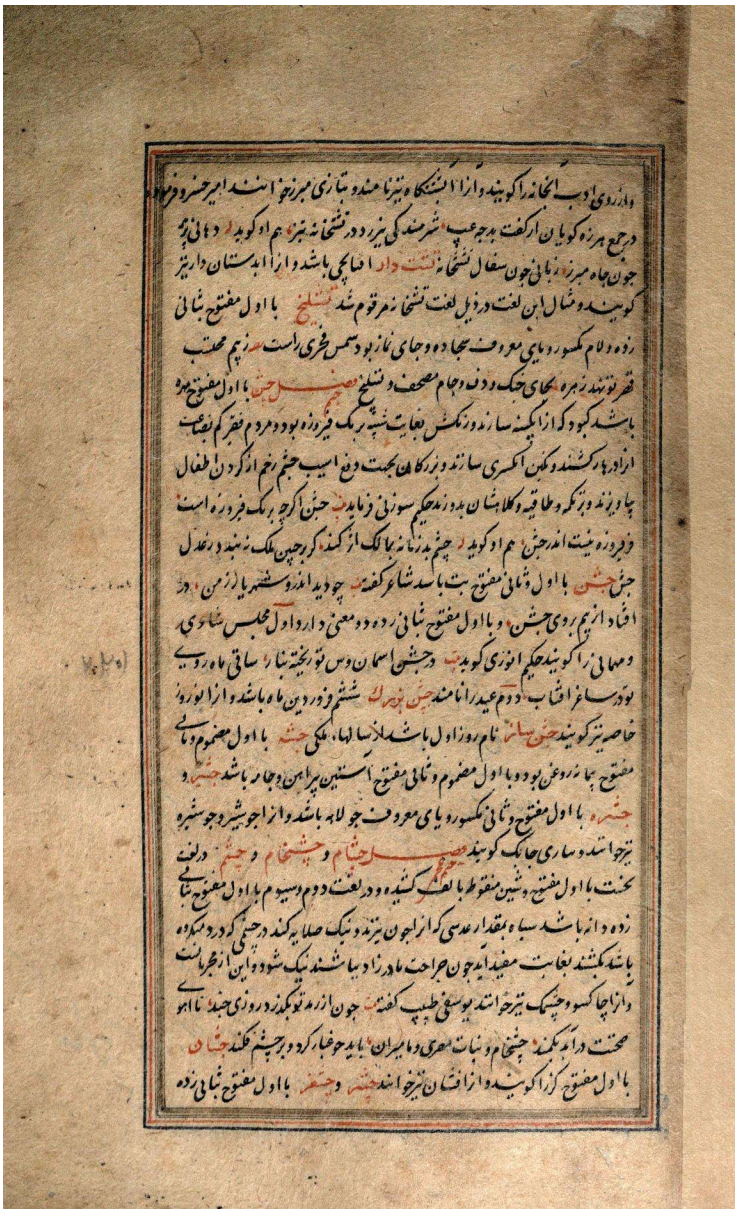

در هر دو لغت دو لغت اول با های عجمی مفتوح دوم ثانی با های مفتوح هر از وه نشان پای را گویند
عم ماده نشان پای سباع را گویند حضو صاع گویند ت ما قیامت بدیده کل چیم سنگ
انجا که جفت اندازند چشن زخ و چشم زخ در هر دو لغت با اول مفتوح ثانی زده مرجم چشم زخم را
پوربهای جالی گویند ت پیدا رشد رسیده بشارت کریافت ازجش زخ حوادث قطب جهان
سفا کال اسمعیل فرموده ت کردون وان یکاد می خواند وقل اعوذ از چهرچشم زخم کرمش نام
وه نشان چنگ با اول مکسور ثانی زده افزون وغالب را گویند ز دوسی فرموده ص خرد
جون شود کرز و کام چنگ چنان دان کردیوانه خواهد چنگ چشم آرد با لف ممدوده وه رای
مضموم دو او مجهول چیزی را گویند که بجهت دفع چشم زخم بعیل اورند ام از انکه برای آدمی
یا حیوان یا کشت و باغ یا خانه و سرای باشد سید حسن غزنوی گوید ت ای سرما یا سار کی
سرو سهی ازجو نیکوان توخوبی تو بهی برحسن وجمال پیش می افزاید چشم آرورا چه حال چهره
نهی آدمی راست صاد لیار اکه بهست حسن کمو از ملامت کند چشم آرد چشم اغیل و
چشم اغل و چشما لوس یکوشه چشم کرستن بود دشمن خری گفته ت کرکند ستهریا رحم شکاره
سوی کردون نظر بچشم اغیل اختران برزمین نهند زمهم ازپی بندگی شاه طویل چشم آوین
چیزی باشند کارنموی مشک بیافند وزمان ازاپیش چشم خوانند و برند مردم ایشان را همه
وایشان همه چیز را به بندو آزا با بازی وا باسی تیر ما مند مدح آوحدی راست ص
ح چشمان تو باطل بکند چشم آورز مست برچند بهوشند نباشد مستور چشم بنام
کیکلی باشد
که بجهت دفع چشم زخم نویسند ابوالحسن شهید گفته ت بتا کنار ا ازچشم بد ترس ترس ص
چراغداری باجوشن توچشم بنام چشم صا کسی را گویند که افسون چشم زخم کند بدهی گوید ص
چشمی کوی زهر چشم بادبون چشم فسا لیست ودل برده زجانست چشمک سه معنی
دارد اول عینک را گویند دوم بمعنی چشام است که مرقوم شد چشم کاو و چشم کاومیش
نام کلیت که ازاکاه چشم مرکوبند مدح نطامی فرموده ت منجم باچشم کاومیش بنار مغ باکوش
سل کوش را چشینه و چشینه با اول مفتوح و ثانی مکسور زنگی باشد مرا سپ و اشتر
اگر از اچنگ کوبند فصل خاء خرش با اول مفتوح سه معنی دارد اول مادرزن و مادر
شوی باشد شمس فخری راست ص دست خوش زمانه برکنده و نخوده روی از نبا بخرزن ریش

365